

## بیاض بنارس\*

نسخه خطی یک بیاض خیلی پُرارزش که از بنارس آمده است، در مرکز میکروفیلم نور، خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، دهلی نو نگهداری می‌شود. بیاض نامبرده از آخر ناقص است و هرچند که سال کتابت ندارد، به احتمال بسیار در قرن نوزدهم میلادی تهیه شده است. کاتب این بیاض محمد فاضل صدیقی می‌باشد و این بیاض مدتی در کتابخانه شخصی حکیم محمد عمر، عالم پوره بنارس، هم بوده است.

این بیاض چند فصل دارد، اما در اینجا فقط دو فصل اول معرفی می‌شود:

**فصل اول:** شامل قصاید شعرای زیر می‌باشد:

سلمان ساوجی، جامی، نثاری، جمال‌الدین عبدالرزاق، سیف اسفرنگ، قاضی نور صفاهانی، خاقانی، عرفی، شاه طاهر دکنی، سعدی، ملا تقی، ظهیر فاریابی، نظام استرآبادی، سنایی، ملا فهمی، ملا غربتی، امیر معزی، سوزنی، امیر خسرو، خواجه عصمت الله بخاری، علی شیرنویسی، شیخ سبحانی.

علاوه بر شعرای بزرگ فارسی، یک قصیده از شیخ سبحانی نقشبندی در صفت بنارس هست. ذکر این شاعر در تذکره‌ها نیامده است. نه فقط قصیده بلکه صاحب قصیده هم اولین بار از گمنامی به منصف ظهور آمده است.

قصیده شیخ سبحانی در صفت بلده بنارس بیان نموده:

|                           |                          |
|---------------------------|--------------------------|
| خوشا گلزار و بستان بنارس  | خوشا ازهار و ریحان بنارس |
| خوشا در کوچه‌های پُر نزهت | تماشای دبستان بنارس      |
| چو غنچه گرد لال آشفگان را | دلالت و غنچ خوبان بنارس  |

---

\* استاد عابدی این مقاله را در تاریخ ۲۴/۹/۲۰۰۵ م به انجام رسانید.

کنار گنگ و سنگین فرش‌هایش  
صبا گیسوی خود را کرده مشکین  
شکفته بر درم دارند خنده  
ز نزهتگاه فردوسی فراغی  
بهشت زر بتش [را] چون نخوانم  
نه مجنون بلکه عاقل مانده در بند  
شنیده وصف نعمتها ز ارواح  
ستاده تا خرد از وی صفایی  
نگاهی بسته بی‌لمح بصر خور  
نشان نور روی مردم چشم  
دریده خرقه دستاربندان  
ثبات پای تقوی را بینداخت  
رمیده در جهان ناپیدی  
بجز لعل جمال و گوهر حسن  
نظر بازان روم و چین بخوبی  
تن پاکیزه دان معموره او  
اگرچه آمدم در دهلی اکنون  
چو خورشیدم بروی زرد محتوم  
چو لاله سوخته جان من از داغ  
به‌دور شاه عالمگیر غازی  
فروغ شرع پاک و دین روشن  
به‌علم عالم‌الاسرار سوگند  
که در پاس شب این میمون قصیده  
به‌عون ایزدی فر فر نوشتم  
نفس بر بند سبحانی خوش آن دم

صف خوبان در اشنان<sup>۱</sup> بنارس  
ز خاک عنبر افشان بنارس  
ریاحین گلستان بنارس  
همی دارند سگان بنارس  
چو دیدم حور و غلمان بنارس  
به‌قید سنبلستان بنارس  
ملایک گشته مهمان بنارس  
فلک در زیر دوکان بنارس  
به‌رخسار نگاران بنارس  
بود خال نکویان بنارس  
نگاه کج کلاهان بنارس  
هوای سیم ساقان بنارس  
هما از شرم مرغان بنارس  
نباشد هیچ در کان بنارس  
همه گشتند حیران بنارس  
کمال حسن خوان جان بنارس  
ولی هستم ثناخوان بنارس  
ز عشق ماهرویان بنارس  
ز خال گل عذاران بنارس  
رسید اسلام و ایمان بنارس  
شده شمع شبستان بنارس  
که نو کرده‌ست بنیان بنارس  
بگفتم جمله در شأن بنارس  
یکایک وصف و بنیان بنارس  
که خواهی شد ز قطن بنارس

۱. اشنان: واژه هندی است به معنی آبستنی.

همیشه تا جهان آباد باشد خدا بادا نگهبان بنارس  
 ثنا ناید بکار او ولی هست  
 دعا از نفع بخشان بنارس

**فصل دوم:** این بیاض شامل غزلیات شعرای ذیل است:

رودکی، نظامی گنجوی، خاقانی، امیر خسرو دهلوی، امیر حسن دهلوی، جامی، سنائی، ملا سلمان، ملا محمود، خواجه زاکانی، آصفی، ملا حمید، خواجه جنید، ملا عزیز، ملا یوسف، هلالی، ملا جمالی، شیخ عبدالله انصاری، فیضی، مرزا خلیل، فردی، میر سید راجا، غربتی، ملا راجی، سعدی، شمس تبریزی، ملا حسینی، ملا کاهی کابلی، شیخ احمد جامی، خواجه قطب‌الدین، شیخ قائم، خواجه مودود چشتی، شیخ اشرف، شهودی، ملا برهان، ملا کشفی، فراقی، ملا شاهی، عراقی، ملا اوحدی، خواجه مغربی، عرفی، میان قاضی میر صوفی، سقا، قاضی نوری، میر سید راجا، زیب‌النساء، نویدی، ملا جانی، صائب، طالب آملی، قاسم انوار، مسعود بیگ دهلوی، بادشاه بابر.

علاوه بر شعرای بزرگ فارسی، این بیاض شامل غزلیات شعرای ذیل است که ذکر آنها در تذکره‌ها نیامده است و مثل اینکه مؤلف بیاض از شعرای همجوار و اطراف بنارس هم استفاده نموده و ابیات آنها را نقل کرده است. اکنون فقط ابیات منتخب غزلیات شعری نقل می‌گردد که در جای دیگر ذکر آنها نیامده و اولین بار به ما رسیده است و مؤلف سفینه نه فقط آنها را بلکه آثار آنها را نیز زنده جاوید کرده است.

میان شیخ ابراهیم قوام فاروقی:

ترا شاید چنین گفتم نه گفتم      ترا زبید همین گفتم نه گفتم

مخدوم حافظ حلوایی:

درون آتش عشق تو کرده‌ام وطنی      نه بلبلم که کنم آشیان به هر چمنی  
 شنیده‌ام که سگان را قلاده می‌بندی      چرا به‌گردن حافظ نمی‌نهی رسنی

رسولی:

ندانم محنت ایام تا کی      به‌من این چرخ نافرجام تا کی  
 یقین دان کین جهان آرامگه نیست      به‌بی‌آرامیم آرام تا کی

بده با [ری] رسولی را خلاصی برو این محنت ایام تا کی

\*

مرا مردن بسی از زیستن به به جان دا [دان] گذشتن زین وطن به

غزل شاهزاده سلیمان شکوه:

ای مسلمانان که من گنج و گهر گم کرده‌ام  
فخر عالم بادشاهی بحر و بر گم کرده‌ام  
چون ننالم چون نسوزم چون نگریم زار زار  
مادر و خواهر برادر با پدر گم کرده‌ام  
درد من از هجر دارا کمتر از یعقوب نیست  
او پسر گم کرده بود و من پدر گم کرده‌ام

چون سلیمان پا شکسته مانده اندر دیوبند

از کف دولت نگون تاج و گهر گم کرده‌ام

شیخ سبحانی (عبدالسیحان بن عبدالسلام) صدیقی نقشبندی ساکن موضع کرابی

برادر خورد کاتب و مرید سید جلال بخاری دهلوی:

یارب همیشه باد چو سبحانی فقیر بر سینه محبت محض تو جان ما

\*

به‌خط نامسلمانی نمودم تازه ایمان را بلی افزایش آیات منی ایمان مسلمان را  
اگر اشعار سبحانی به‌ملک فارس روآرد مرید هند سازد اهل شیراز و صفاهان را

\*

عید آمد و برداشت سر مهر دهان را یارب چه فتوح آمده ماه رمضان را

\*

ای از فروغ روی تو روشن‌تر آفتاب هر ذره از شعاع رخت انور آفتاب

\*

جز وصل دوست مطلبم از کردگار نیست شوقم به دیدن رخ او در شمار نیست  
سبحانیا همه است به‌دهلی میسرّم لیکن هوای پتنه و ذوق بهار نیست

\*

این شراب از قدح جلوۀ ذاتم دادند نقل رنگین ز تجلی صفاتم دادند  
حضرت قطب زمان شاه جلال‌الدین است که ز خاک در پاکش درجاتم دادند

\*

سبحانی از آلام و تکالیف صوانع شادان و غزل خوان و سرایان بدرآمد

\*

هر که در تازه جوانی به حقیقت برسد همچو سبحانی من شیخ مکرم باشد

\*

باش سبحانی خموش از شکوه حال خودت راضی و شاکر بنه سر بر خط پروردگار  
غزل سبحانی صدیقی که در حضرت دهلی رفته به خدمت سید جلال بخاری دهلوی  
مرید شدند:

به غیر تو نمی گویم به غیر تو نمی بینم مرا تو باش من فی طالب دنیا و فی دینم  
غزل سبحانی صدیقی که در حضرت دهلی بعد مرید شدن به مدح سید جلال بخاری  
دهلوی فرمودند:

شکر لله که بکف جام شرابی دارم ساقی دلکش و نقلی و کبابی دارم  
حضرت قطب زمان غوث جهان شاه جلال [من که] از پیرویش راه صوابی دارم  
غزل سبحانی صدیقی برادر خورد این کاتب حروف محمد فاضل صدیقی مولوی  
محمد سعد پتنوی<sup>۱</sup>:

دل از من برد یاری سرکشی تندی ستمکاری بتی عاشق کشی خاطر فریبی سخت عیاری  
حریف باده پیمایی مه خورشید سیمایی بنفشه کاکلی شمشاد قدی لاله رخساری  
جفاکاری جهان سوزی دل آشوبی جگر دوزی ز غالب نارضامندی هوس بازی غلط کاری  
سهمی:

ای شوخ اگر ز خانه برآیی چه می شود لطفی نموده سوی من آیی چه می شود  
در پرده تا به کی سخنان می کن به من گر روی خود ز پرده نمایی چه می شود  
سهمی صفت گذشته ای از سر براه عشق تیغی کشیده بر سرم آیی چه می شود  
قاضی شهاب الدین جونپوری در نسخه عبیر الاحکام:

الله اکبر این چه برزگی و کبریاست کان برتر از احاطه وهم و خیال ماست  
شاهی که هست مالک ملک قدیم او بر جمع کاینات به تحقیق پادشاست

۱. شعرا و ادبای پتنا خود را عظیم آبادی می نویسند.

ملاً طفیلی:

تویی در ملک جان خسرو چه خسرو خسرو خوبان  
 بود نخل قدت فتنه چه فتنه فتنه دوران  
 بود چشمت یکی جادو چه جادو جادو کافر  
 چه کافر کافر ره زن چه ره زن ره زن ایمان  
 طفیلی باشدت بنده چه بنده بنده بی‌دل  
 چه بیدل بیدل عاشق چه عاشق عاشق حیران

ترجیع‌بند تصنیف میر سید علاءالدین اودهی:

می‌رسد بی‌ترانه از هر سو      نعمه لا اله الا هو  
 ناوک اندر کمان خو دارد      شاهدان را بهانه در ابرو  
 سر به پیش تو می‌نهم هر دم      پیش بت سجده می‌کند هندو  
 زاهدا بگذر از دویی و در آی      بر ره عشق یک دل و یک رو  
 گر ترا گوش جان نباشد کر      بالیقین بشنوی تو از هر سو  
 که به چشمان دل مبین جز دوست      هرچه بینی بدان که مظهر اوست

فریدون بیگ:

چیست چنین آتشی افروختن      سوخته را بار دگر سوختن

ملاً ندیمی:

گفتمش گل نازکست یا روی تو نازکتر است      گفت گل خوبست اما روی ما نازکتر است  
 گفتمش همچون ندیمی عاشقی باشد ترا      گفت بسیار است اما این گدا نازکتر است

نمکی:

دل من نقطه شد از گردش پرگار غمم      جای بیرون شدنش نیست ز دوار غمم  
 همه حوران جهان رقص کنان دست زنند      مطربی گر شود از پرده اشعار غمم

مولانا واسعی:

نخل بستان لطافت خوش لقای تازه‌ای      جلوه‌گر اندر چمن رونق فزای تازه‌ای